



متشکرم
 بمن اجازه بدین
 شمارو بمنزل برسونم.
 اما جداً متأسفم...



راضی نیستم که دوستی شماهارو
 بهم بزئم... آخه بعضی از شماها با
 بودن من در اینجا چندان
 موافق نیستین...



اما خانم لین من فکر میکردم شما
 حتماً با ما همکاری خواهید کرد!
 از لطف شما
 متشکرم روبرت ولی من
 تصمیم دو گرفته‌ام...



آه .. خوش آمدید دکتر ...



بریم دیگه امروز حوصله حرف زدن
 ندارم...

این هم دکتر دهکده! من اطمینان
 دارم که اون هم کار شما را تحسین
 خواهد کرد...



بهر حال اگر روزی یکی از افرادتون زیر
 صخره‌ها گیر کرده، دیگه روی من حساب
 نکنین... چون من پر خور و چاق هستم و از
 اون سوراخها
 نمی‌تونم رد بشم...
 هاهاها...



واقعا که مریضتون رو از این بهتر نمیشه
 یا نسمان کرد... خوب دیگه بمن احتیاجی
 ندارین...
 بله؟ یعنی...؟



باید بگم که تصادف بخیر گذشت و به مجروح
 ما کمکهای اولیه رسید...
 خوب شانس آوریدید...
 اصلاً شما جوونها چه کارهای
 خطرناکی میکنین...



راه که بالاخره نتونستم این پسرها
 رو اونطور که باید بشناسم!



خوب پس شما جداً تصمیم دارین که
 با ما همکاری نکنین؟
 نه دیگه شما بدون منم کارتون
 راه میفته... ولی اگه روزی بکمک من
 احتیاج داشته باشین حاضرم کمک
 کنم...



...جای دختری مثل تو بین این جوونهای وحشی نیست. بتو تبریک میگم که خودت این مطلب رو فهمیدی...



همان شب موقع شام...

لین، من از تصمیم تو خیلی خوشحالم...



به هر حال اونها فردا میتونن تا دلشون میخواد توی گل و شل بلولن چون هوا داره طوفانی همیشه...



خدمت؟... اندازه گیری سوراخهایی که حشرات تنفر آور توش زندگی میکنند که نشد خدمت!



نه عمه جان، من اونهارو وحشی نمی دونم تحقیق و مطالعه طبیعت خدمت بزرگی به بشر میکنه و اون پسرها خیلی شجاع هستن!



مثل اینکه فردا نتونیم تحقیقاتمون رو در تله شیطان شروع کنیم. حتما این بارون اونجا رو مثل یه دریاچه میکنه...



در اردوگاه... زوپرت پدو باید ملتاب چادر شماره چهار را محکم کنیم! دارم میام!



در واقع ابرها لیکه روی کوهها جمع شده بودند ناهمگام رگباری را شروع میکنند...



و بالای چادرها در ارتفاع خلد زیاد میان آسمان خشمگین و طوفانی:

هیچ کاری نمیشه کرد موتور به عیبی پیدا کرده حتی یک مایلمتر هم نمیشه بالاتر رفت!



آره هوا ایماست! خدارو شکر کن جای خلیا نش نیستیم. چرا اوج نمیگیره بره بالای ابرها!



خوب صبر میکنیم تا آتش خشک بشه... دهه! خواب میبینم یا اینکه واقعا صدای موتورها ایماست؟



متاسفانه...

ت...ت.رق!



مثل اینکه یک هواپیما داره اون بالا دور میزنه... صدای موتورهایش همیشه در فاصله رعد و برقها شنیدم.



این طوفان هم که منو خیلی کلافه کرده... عجیبه این چیزها همیشه منو میترسونن...



خانم! مثل اینکه در خطریم! ابداً... فرمانده این هواپیما خلبان ماهریست و هیچ دلیلی برای... هیچ دلیلی برای...



من خیلی میان طوفان پرواز کرده‌ام اما ایندفعه فرق میکنه بدون رادار و با یک موتور خراب از مسیر منحرف شدن کار حضرت فیله!



فرمانده، خیلی خطرناکه! رادار کار نمیکنه! حتماً در اثر رعد و برق خراب شده. یه کارش میکنیم!



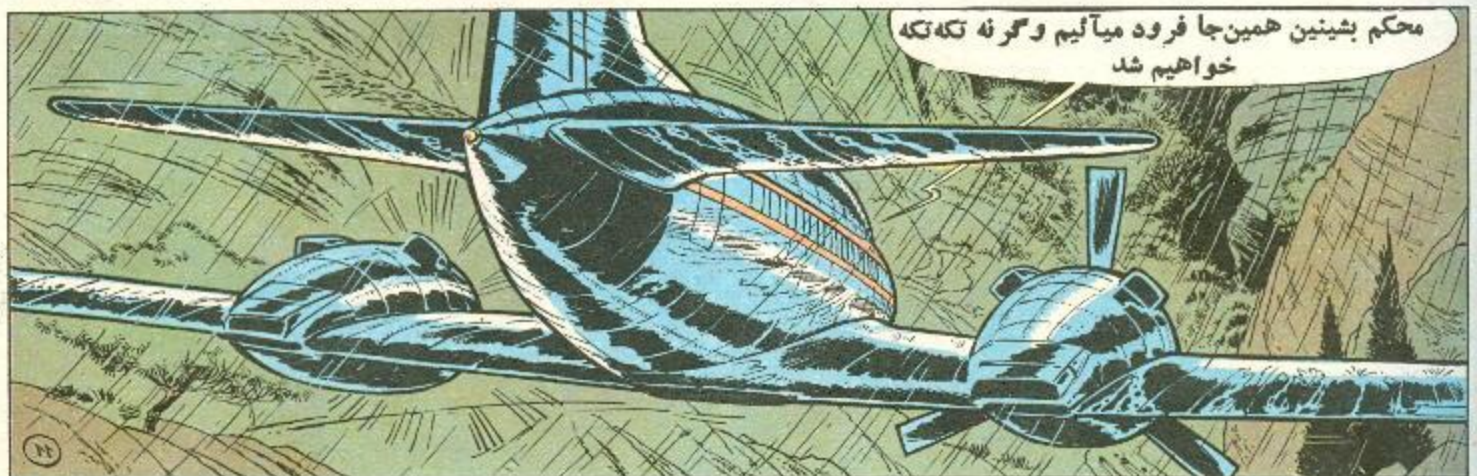
مثل اینکه موتورهایش از کار افتاده. داره سقوط میکنه! بیچاره‌ها!



آه... لعنت باین هوا... باز یک رعد و برق دیگه... اما دفعه سوم فکر میکنم کارمون ساخته بشه و طبیعت مارو ببلمه!



ت...ت.رق!



محکم بشینین همین جا فرود می‌آیم و سمر نه تکه تکه خواهیم شد



الوسر گروهبان يك تلفن فوری از شهرداریین... وصل میکنم...



فکرشو بکن که اگه مجبور بشیم برای تحقیقات بریم بیرون چه مکفاتی خواهیم داشت...

تلفن!...



هوا بیرون خیلی خرابه خداکنه اتفاقی نیفته که مجبور بشیم بریم بیرون!



معاون فرمانداریه میگه اطلاع دادن که يك هواپیما روی دهکده سقوط کرده! کوماس برو ببین چه خبره...



الوا میکم يك هواپیما در منطقه شماکم شده بله همین حالا به ما خبر دادند. الو؟ صدامیشنوی! آه... لعنت باین طوفان...



الو؟ بله همین جاست. چی؟ يك هواپیما؟ چه هواپیمائی؟ بلندتر حرف بزنید... نه من هواپیمائی ندیدم. الو؟



چطور؟ بتمام پاسگاههای زاندارمری تا شعاع پنجاه کیلومتر آماده باشی دادن؛ اطاعت قربان... آماده خدمت هستم جناب آقای معاون...



اهه... این دیوونههارو ببین!



به هواپیما! اونم اینجا دیگه چی؟ حتما با معاون فرمانداری شوخی کردن!



نه سرگروهبان خبردیگری نیست. فقط ما دیدیم که يك هواپیما او نظرف کوههای تله شیطان داشت سقوط می کرد!

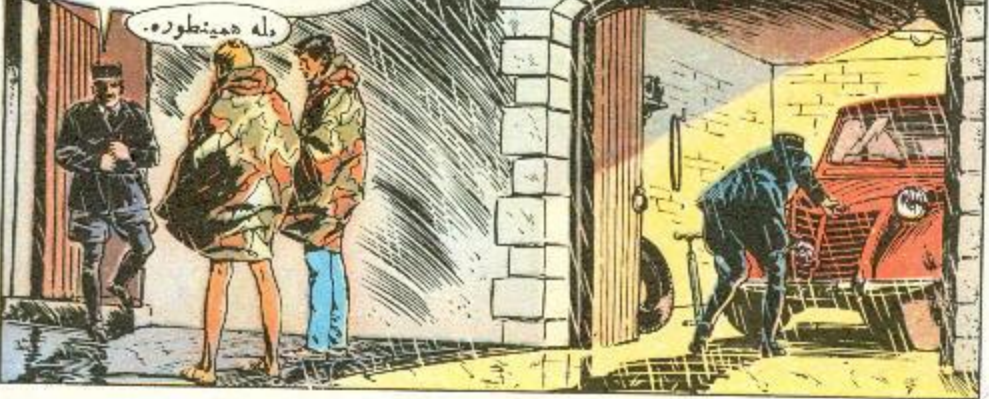


لعنت بر شیطان فقط باید دعا کنیم که این اتفاق تو منطقه پاسگاههای دیگه باشه وگرنه روزگارمون سیاه میشه... ای بابا اینها دیگه چی میکنن؟

پس معلوم شد. هواپیما در دره سرنگون شده...
آه خدای من! آنهم درست جایی افتاده که رسیدن
بیش از تمام جاهای کوهستان سخت تره!



پس گفتین هواپیما از شمال شرقی
میآمده و از پشت کوهها رد شده...
دله همینطوره.



بک گروه کمکهای مخصوص کوهستان با دارو و
غذا لازمه... شما جز با راه پیمائی نمیتونین
خودتونو به بازماندگان هواپیما برسونین!



گوشه کن سر گروههان... این موتور نمیتونه
از سر بالا تپهای «تله شیطان» بالا بره...
شما بیک گروه کوهنورد احتیاج دارین...



خوب بالاخره این ماشین
روشن میشه یا میخواد
زجر کشمون کنه؟
حتماً نوبی گاراژ بارون
باریده و از سوراخهای سقف
چکه کرده و سیمه اش تر شده...



اما زندگی آنها در خطره. خوب... من تا
رسوندن آنها به بیمارستان داروهای لازم رو
برای نجاتشون دارم باید تا کار از کار نگذشته
بک کاری کرد!



با تلفن این موضوع رو بهم
خبر دادن... ما احتیاج بیک
هلیکوپتر داریم.



حق با توست. اما این خیلی طول میکشه
شانس زنده هوندن بازماندگان خیلی
کم میشه...



متاسفم بچه های من... اگر هم با اونجا برسین
بیفایده است...



هنوز چند ساعتی مونده تا کودال تله شیطان
کاملاً یز از آب بشه. ما از اونجا خیلی زودتر
می تونیم به محل سقوط هواپیما برسیم باید
امیدوار باشیم و حتما راه حلی پیدا میشه!



بله. باید به کاری کرد. ما انجام این کار رو
بهمده میگیریم!



با تمام علاقه‌ای که باین کار دارم نمی‌تونم شمارو در اون گذرگاه همراهی کنم شما هم که نمیتونین کار منو انجام بدین... نه حتماً باید دکتر جوانتری رو خبر کنین...



چرا بیفایدست...؟
آخه کارهایی که باید انجام بشه مثل زدن آمبول و زخم بندنی احتیاج بیک نفر داره که درین کار وارد باشه و بتونه از وسائل پزشکی استفاده کنه... این وسائل بدون من بی فایده‌س!



به فکر گروه کمکی دوم باشین، خوب... ما رفتیم.

زود باش



لین! دکتر باور کنین که اون میتونه...!

اون پرستار کوچولو؟ بله فکر میکنم بتونه...



حرف شد... مکه اینکه...

آره منهم با تو هم عقیده‌ام!



بیست دقیقه بعد...

از راه تله شیطان... ولی من این اجازه‌رو نمی‌تونم بدم. لین‌رو پدرش به من سپرده.

عمه جان



معلوم نیست که قبول کنه! درست میشه، چیزیکه مهمه اینه که آب گودال تله شیطان را پر نکرده باشه.



حرف زیادی نزنیم! بهتره راه بیفتیم!

خانم کوچولو... بهت بگم که به بیک نیک نهیریم. کار سختی درپیش داریم!



چطور ممکنه پاپا با این کار مخالفت کنه؟ من میتونم پداد این زخمیها برسم، نباید طولش بدیم... برنارو... چه لباسی باید بپوشم؟



لین... من جعبه کمکهای اولیه رو تا اونجا براتون میارم تا شما دستتون کاملاً آزاد باشه.

اونجا محلی است که پر از آب میشه و ما مجبوریم درحالیکه طناب به کمرها مون بسته شده شناکنان از اونجا عبور کنیم... بعد از این محل دیگه هیچ چی نمیدونیم چون تا بحال از آنجا عبور نکرده ایم.



بمدش يك كوره راه دو کپاومتری شروع میشه. ما طوری میریم که شما میان من و رفیقت قرار بگیرین... بعد وارد تونل درازی میشیم که انتهای راهمونه



من راهمون رو با نقشه کنترل میکنم تا اشتباه نریم... اول باید از يك چاه شانزده متری پائین بریم... پائین رفتن با نردبان کار مشکلی نیست...



خداکنه حسابها درست از آب دربیاد و بعد از عبور از این چاه لعنتی به هوا میا برسیم!



حالت خوبه؟ نمی ترسی؟ چرا. بهمین علت هم خیلی احتیاط خواهیم کرد.



برو.



هنوز كه يك عالم راه باقي
مونده ...



آه... واقعا وحشتناكه. اين جاه مثل
اينكه ته نداره تا اينجا بنظر مياد كه
صدها پله پائين آمده باشم.



دختره است! مهم نيست به كمی غار اون
را ترسونده چيزی نيست بزودش حالتش
خوب ميشه.



اون بالا چه خبره؟ چرا حرکت نمي كني؟
آهای...



من... من نمي بايست پائين را نگاه
ميكردم. سرم داره گيچ ميرم... خدايا دارم
مي افتم. دارم مي افتم!

تحقير «برنارده» او را تكان داد. «لين»
در حاليكه دندانهايش را محكم بهم
ميفشرد خيلي مصمم راه افتاد...

اين گفته هاي خشن براي «لين» مثل يك ضربه
شلاق بود... و چنان اثری گذاشت كه كمكهاي
دوستانه «روبرن» نتوانست تأثيری بكنند.

ميدونستم اينطور ميشه! نميدونم اصلا چطور شد
كه فكر كرديم از اين دختر كوچولو كمك
بگيريم!



خوب اينهم تونل... هر دستوری ميدم اجباری است. سر هار،
پائين بگيرين. كلاه بطرف جلو يا پدياي من راه بيانين. از اينجا
به بعد اگر يك قدم اشتباه بشه ديگه قابل جبران نيست!

در شانزده متری هستیم... آب حتی اینجا هم
نفوذ کرده. اینجا خطرناك و لغزنده است...





جلوی ما يك فضای وسیع سرسبز، واقماً زیباست...

اره. من...



اینها...



بچه‌ها شجاع باشین. گذرگاه داره وسیع میشه...



بر نارد منظور بدی نداشت اون پائین رو نگاه کن!

اره



هیچوقت نباید از رئیس راه پیمائی جلو بفتی. می فهمی؟ دفعه دیگه...

چی چی دفعه دیگه؛ بر نارد تو با اون زسختا داری کم کم منو عصیان می کنی!

لین.



آهای برو عقب

؟



خب... فراموش کنیم. مواظب باشین طناب رو شل کنین... راه بیفتیم...



حق با شماست من فرصت نکردم شمارو خبر کنم این بی ادبی و خشونت منو ببخشون. این منم که باید از شما مندرت بنوام. داشتم شمارو توی يك دردسردیگه می نداختم!



يك... يك پر نگاه. نزدیک بود سقوط کنیم!



واقعا كه عاليه با چراغ قوه اینچارو خوب میشه دید...

اوهه...!



رو برت، لیوگ، فرانسوا همگی چراغافا تونو باین طرف بکیرین چیزی که میخوام ببینین واقعا عاليه... فوق الماده است...



هوپ